

تاریخ: ۲۳ اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

مصادف با: ۲۴ رجب ۱۴۳۶

جلسه: ۱۱۴

موضوع کلی: مقصد اول - أوامر

موضوع جزئی: تعبدی و توصلی - تعریف

سال: ششم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در تعریف توصلی و تعبدی بود. عرض کردیم انظار و آراء مختلفی در این باره ذکر شده است. نظر منسوب به قدماء، نظر شیخ انصاری و نظر محقق خراسانی را بیان کردیم. محصل نظر مرحوم آخوند این بود که واجب توصلی آن است که غرض از آن بدون قصد قربت هم حاصل می شود اعم از اینکه آن غرض معلوم باشد یا مجهول و تعبدی هم عبارت از واجبی است که غرض از آن فقط با قصد قربت حاصل می شود چه آن غرض معلوم باشد و چه مجهول.

محقق اصفهانی دو اشکال به آخوند وارد کرد. اشکال اول این بود که مرحوم آخوند بین غرض واجب و غرض وجوب خلط کرده، غرض وجوب در هر دو یکی است یعنی هم در توصلی و هم در تعبدی غرض از وجوب ایجاد داعی در مکلف و بعث و تحریک اوست یا به تعبیر ایشان جعل داعی نسبت به مکلف است مثلاً اگر «صل» گفته می شود، غرض جعل داعی برای اتیان به صلاة است یا اگر گفته می شود غرض جعل داعی به ادای دین است پس غرض از وجوب در هر دو یک چیز است لکن تفاوت بین این دو از حیث غرض از واجب است و مرحوم آخوند در واقع بین این دو خلط کرده است. ما باید ببینیم که این اشکال به مرحوم آخوند وارد است یا خیر.

بررسی اشکال اول محقق اصفهانی

اگر بخواهیم این مطلب به درستی معلوم شود ابتدا لازم است خود وجوب و واجب را تحلیل کنیم وجوب در واقع حکم است و حکم هم فعل خداوند یا شارع است خود حکم وجوب به عنوان فعلی از ناحیه شارع حتماً غرض دارد یعنی اگر شارع چیزی را واجب می کند غرضی دارد که به تعبیر خود محقق اصفهانی این غرض عبارت از جعل داعی نسبت به متعلق است. ایجاب هم به معنای واجب کردن است که فعل شارع است حال آیا می توانیم غرضی هم برای ایجاب و واجب کردن به طور جداگانه در نظر بگیریم؟ ظاهر مطلب این است که نمی توانیم زیرا غرض از وجوب و غرض از ایجاب یک چیز بیشتر نیست. ایجاب به عنوان فعل شارع و وجوب هم در حقیقت همان نتیجه فعل است مانند ایجاد و وجود؛ و تفاوت آنها در اعتبار است. اما غرض از واجب یعنی آن مصلحتی که به دنبال خود عمل محقق می شود مثلاً نماز و تطهیر ثوب و دفن میت همگی واجب هستند اما مصلحت نماز و غرض از آن با غرض و مصلحت تدفین میت متفاوت است حال اینکه مرحوم آخوند فرموده واجب تعبدی آن است که لایحصل الغرض منه الا بقصد القرابة و واجب توصلی آن است که یحصل الغرض منه من دون القصد القرابة، چگونه بین غرض از واجب و غرض از وجوب خلط کرده است؟

مرحوم آخوند واجب را به توصلی و تعبدی تقسیم کرده و سپس واجب تعبدی را به واجبی که غرض از آن بدون قصد قربت حاصل نمی شود تعریف کرده مثلاً نماز به نحوی است که غرض آن بدون قصد قربت حاصل نمی شود یا تدفین میت یک واجبی است که مصلحت و غرض آن بدون قصد قربت هم محقق می شود. اگر مرحوم آخوند توصلی و تعبدی را از اقسام وجوب می دانست یعنی به نحوی معنا می کرد که از اقسام وجوب محسوب می شد جای اشکال بود که چرا آنها را به نحوی معنا می کنید که ویژگی های واجب را برای آنها ذکر مر کنید! اگر اینچنین بود می توانستیم بگوئیم آقای آخوند بین غرض از وجوب و غرض از واجب خلط کرده اما در واقع آقای آخوند از همان ابتدا واجب را به تعبدی و توصلی تقسیم کرده است. البته مرحوم آخوند عبارتی دارد که نوعی مسامحه است ولی در واقع ایشان توصلی و تعبدی را از اقسام وجوب ندانسته بلکه آنها را از اقسام واجب می دانند لذا به نظر می رسد این اشکال وارد نباشد.

بررسی اشکال دوم محقق اصفهانی

اشکال محقق اصفهانی این بود که چرا مرحوم آخوند که مسئله شک در تعبدی و توصلی را از راه اطلاق ماده حل می کند این را در ضمن بحث های مربوط به هیئت امر ذکر کرده است؟ یعنی این بحث ارتباطی به هیئت امر ندارد لکن ایشان بحث را به گونه ای مطرح کرده که مربوط به ماده امر است.

این اشکال هم وارد نیست چون مرحوم آخوند در بحث اوامر ابتدا از ماده امر بحث کرد و سپس وارد بحث از صیغه امر شد خود صیغه امر هم در واقع دو بخش دارد که یکی مربوط به هیئت و دیگری مربوط به ماده است مثلاً گاهی اوقات می گوئیم اکرم و گاهی می گوئیم احسن، این دو دارای یک هیئت هستند اما ماده این دو متفاوت است زیرا هر هیئتی احتیاج به یک ماده هم دارد و بالاخره به نوعی در بحث از هیئت امر مسئله ماده هم به میان می آید لذا اگر از مباحث مربوط به هیئت امر بحث شده هیچ اشکال و مانعی برای آن به نظر نمی رسد چون به هر حال بحث از اطلاق هیئت و یا ماده امر هر دو مربوط به صیغه امر است. پس دو اشکال محقق اصفهانی به آقای آخوند وارد نیست.

۴- تعریف محقق خوئی

تعریفی را هم مرحوم آقای خوئی برای تعبدی و توصلی ارائه داده که آنرا ذکر کرده و سپس جمع بندی می کنیم که حق در مسئله چیست و ما باید چه تعریفی را در تعبدی و توصلی بپذیریم؟ ایشان می گوید هر یک از تعبدی و توصلی دارای دو معناست.

معنای اول: واجب توصلی یعنی واجبی که قصد قربت در آن معتبر نیست. معنای دوم: واجب توصلی واجبی است که مباشرت در انجام آن معتبر نباشد یعنی اگر دیگری هم آن را انجام داد از ذمه مکلف ساقط می شود. بلکه حتی اراده و اختیار مکلف هم در آن دخیل نیست لذا اگر کسی مثلاً لباس نجس خود را پهن کرده و می خواهد با آن نماز بخواند اما بوسیله باد به درون آب بیفتد و تطهیر شود، این هیچ مانعی ندارد زیرا در آن مباشرت شرط نیست و اراده و اختیار مکلف هم در آن معتبر نیست.

در مقابل دو معنا هم برای واجب تعبدی داریم. واجب تعبدی تارة به این معنا است که در صحت آن قصد قربت لازم است و بدون قصد قربت محقق نمی شود معنای دیگر واجب تعبدی این است: واجبی که در آن مباشرت معتبر است یعنی خود مکلف باید آنرا انجام دهد و بدون اراده و اختیار مکلف قابل انجام نیست و با فعل دیگری از ذمه مکلف ساقط نمی شود. ایشان سپس در ادامه چهار مورد را ذکر می کند که در آنها بعضا انطباق حاصل می شود.

۱- ایشان می فرماید زکات یک واجب تعبدی است و نیاز به قصد قربت دارد ولی در عین حال اگر کسی آنرا از طرف این شخص انجام دهد از ذمه مکلف ساقط می شود چه نیابتا باشد و چه تبرعی باشد. پس این مورد با اینکه واجب تعبدی است اما در عین حال بر واجب توصلی منطبق می شود ایشان در واقع می خواهد بگوید بعضی از واجبات توصلی به بعضی از معانی با واجبات تعبدی به معانی دیگر قابل جمع هستند زکات طبق تعریف اول یک واجب تعبدی است اما طبق تعریف دوم واجب توصلی است. اگر ملاک را قصد قربت بدانیم زکات واجب تعبدی است اما اگر ملاک را مباشرت در فعل و عمل مکلف بدانیم زکات یک واجب توصلی است چون دیگری هم می تواند آنرا انجام دهد و اگر مع قصد القرية و الاذن انجام داد، تکلیف از ذمه مکلف ساقط می شود.

۲- نمازهای قضایی که بر ذمه میت بوده و باید ولد اکبر او آن را انجام دهد، این نماز طبق تعریف اول واجب تعبدی است چون نیاز به قصد قربت دارد اما در عین حال اگر دیگری آنرا انجام دهد از ذمه ولی میت یعنی ولد اکبر ساقط می شود لذا طبق تعریف دوم واجب توصلی است. مثل اینکه ولد اکبر کسی را اجیر می کند که برای پدرش این نمازهای قضا را بجا بیاورد یا مثلا کس دیگری است که از دوستان میت بوده و می خواهد تبرعا نمازهای قضای میت را انجام دهد از ذمه میت ساقط می شود.

۳- نماز میت طبق تعریف اول یک واجب تعبدی است چون نیاز به قصد قربت دارد اما در عین حال اگر دیگری انجام دهد از ذمه بقیه ساقط می شود و لذا طبق تعریف دوم واجب توصلی است.

۴- مورد چهارم حج است. ایشان می فرماید: حج به عنوان واجبی است که نیاز به قصد قربت دارد و بر مستطیع واجب می شود لذا از ذمه او ساقط نمی شود مگر اینکه مرضی برای او حاصل شود که عاداتا دیگر امکان بهبودی او نباشد در اینجا می تواند نائب بفرستد و با این نیابت حج از ذمه او ساقط می شود.

پس به نظر ایشان اگر ما ملاک واجب توصلی را این قرار دهیم که مباشرت در آن معتبر نیست و ملاک واجب تعبدی را این بدانیم که مباشرت در آن معتبر است، در مواردی دچار اشکال می شود چون در برخی از موارد مانند این چهار مورد، مباشرت بعضا معتبر نیست اما در عین حال واجب تعبدی است.

ایشان در ادامه اشاره ای به نسبت بین واجبات تعبدی و توصلی می کند و نتیجه می گیرند هیچ ملازمه ای نیست بین اینکه یک واجب تعبدی باشد و در عین حال به فعل غیر ساقط نشود یعنی واجبات زیادی هستند که تعبدی هستند.

اما مع ذلک با فعل غیر ساقط می شوند و مباشرت در آنها معتبر نیست. ایشان بعد از بیان این نکته می فرمایند: نسبت بین واجب تبعدی به معنای اول با واجب توصلی به معنای دوم عام و خاص من وجه است یعنی موارد افتراق و یک مورد اشتراک دارند. این یک تبیین کلی از تعریف و معنای واجب تبعدی و توصلی بود.^۱

بیانات استاد به مناسبت مبعث رسول اکرم

همه انبیاء قبل از آنکه مبعوث به رسالت شوند، از نظر شخصیتی مراحل را طی کردند و به کمالاتی رسیدند تا قابلیت و ظرفیت دریافت وحی الهی را پیدا کنند گمان نکنید دریافت وحی و رسیدن به مقام نبوت و بعثت امر عادی است بلکه یک ظرفیت فوق العاده می خواهد.

در رابطه با مبعث، مباحث و گفتنی‌ها بسیار است ابعاد بسیار و جهات مختلفی دارد. آنچه در این مجال کوتاه می توانم ذکر کنم مربوط آمادگی های پیامبر قبل از بعثت است. بعثت یک اتفاق عادی و ساده نیست. همه انبیاء قبل از آنکه مبعوث به رسالت شوند، از نظر شخصیتی مراحل را طی کردند و به کمالاتی رسیدند تا قابلیت و ظرفیت دریافت وحی الهی را پیدا کنند گمان نکنید دریافت وحی و رسیدن به مقام نبوت و بعثت امر عادی است بلکه یک ظرفیت فوق العاده می خواهد.

اگر کسی گمان کند که انسانها با همین شرایطی که دارند قابلیت نزول جبرائیل و پذیرش وحی را دارند معلوم می شود حقیقت وحی را درک نکرده است. اینگونه نیست که ما فکر کنیم بدون آمادگی های روحی و کمالات نفسانی می توان پیام را اخذ کرد مثل اینکه کسی بیاید از طرف دیگری پیغامی را برساند؛ اصلاً این طور نیست بلکه این استعداد و آمادگی و فعلیت بعضی از قوای انسانی را نیاز دارد که بتواند پیام الهی پذیرا باشد.

یکی از جهاتی که قبل از بعثت در پیامبر فراهم شد، خلق عظیم پیامبر بود. برای اینکه این مطلب معلوم شود روایتی را از امام صادق(ع) نقل می کنیم که مرحوم کلینی در کافی ذکر کرده است.

امام صادق(ع) می فرماید: "إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَدَّبَ نَبِيَّهٖ فَأَحْسَنَ أَدَبَهُ، فَلَمَّا أَكْمَلَ لَهُ الْأَدَبَ قَالَ: (إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ) ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ الدِّينِ وَالْأُمَّةِ لَيْسَ وَسْوَاسَ عِبَادِهِ"

امام صادق(ع) می فرماید: خداوند تبارک و تعالی ابتدا ادب و تربیت کرد و آداب لازم برای سیاست و تدبیر و ریاست و امامت و نبوت را به او آموخت یعنی ابتدا ادبش را نیکو کردانید بعد فلماً اکمل له الأدب؛ وقتی به مرحله بالا و اکمل ادب و تربیت و شخصیت رسید، خداوند تبارک و تعالی به او فرمود: إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ؛ به این مرحله که رسید، ثم فوّض إليه أمر الدين والأمة؛ پس امر دین و امت را خداوند بعد از تادیب به احسن الاداب به پیامبر واگذار کرد لیسوس عباده؛ تا بندگان را سیاست و تدبیر و رهبری کند.

این نکته خیلی مهم است. علت اینکه می بینیم مشکلاتی برای ما و امثال ما رخ می دهد، این است که حسن خلق و ادب نداریم البته منظور بنده از ادب معنای عامیانه آن نیست.

^۱. محاضرات، ج ۱، ص ۴۹۱ الی ۴۹۳

به هر حال نفس پیامبر از جهات معنوی و تعلقات روحی و تعلقات دنیوی و اینکه از خود خواهی دور شود و خود برایش آن مطرح نباشد استکمال پیدا کرد و آمادگی

پذیرش وحی و سیاست عباد در او حاصل شد.

آدمی که به این مرحله برسد مشخص است که برترین انسانی است که می تواند دین و دنیای مردم را آباد کند و امور به او سپرده شود.

توجه به این مسئله برای ما خیلی مهم است البته ما پیامبر نیستیم و نمی توانیم هم باشیم اما بنا بر ولی العلماء و رتبه الانبیاء؛ ما وارثان پیامبر هستیم هر چند نمی توانیم خُلق عظیم داشته باشیم ولی حداقل به خُلق صغیر یا کوچک برسیم و اصل آنرا داشته باشیم.

اگر امر دین و امت به انبیاء سپرده شده، این امر به عالمان هم به عنوان وراثت پیامبران سپرده شده است چطور ممکن است امر دین و امت به کسی سپرده شود که تحت تربیت و تادیب پیامبر و اهل بیت عملاً قرار نگرفته است. اینکه می بینیم بعضی در برخورد با دیگران و مردم در سخنرانی یا صحبت کردن و رفتار با آنها مشکلاتی را ایجاد می کنند برای این است که پیش شرط لازم در آنها نیست مثلاً یک روحانی که به تبلیغ می رود بالاخره امر دین و امت در محدوده کوچک بر عهده او است.

همه ما به سهم خودمان یک بخشی از دین یا بخشی از امت به ما سپرده شده، در چه صورتی می توانیم موفق باشیم؟

وقتی که راتحه ای از این خلق عظیم در ما باشد. وقتی سعه روحی و وجودی پیدا کنیم میتوانیم دین و دنیای مردم را تدبیر کنیم. برخوردار شویم از آنچه که خداوند به پیامبر در سطح اعلی داد یعنی أدب نبیّه فأحسن أدبه، فلما أكمل له الأدب قال: (إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ الدِّينِ وَالْأُمَّةِ؛ این نکته خیلی مهم است. بعثت پیامبر نقطه ای بسیار مهم و با اهمیت در زندگی پیامبر است ولی این در یک مرحله ای به پیامبر اعطا شد که قبل از آن، این صلاحیت ها در او فراهم شده بود.

ان شاء الله خداوند متعال این توفیق را به ما هم اعطا کند که تادیب به ادب انبیاء و اولیاء شویم.

«الحمد لله رب العالمین»